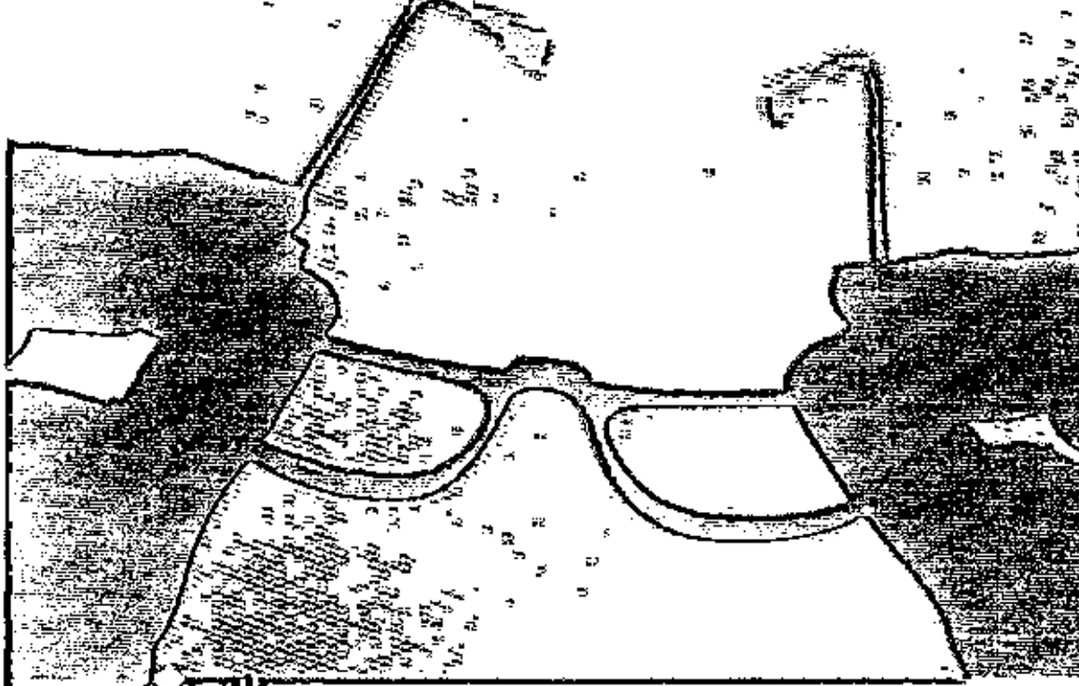

هر چیز یا ضد آن

درباره‌ی خواجه دونوسو کورتز نظریه‌پرداز دیکتاتوری سیاسی

◆ جفری پی یوهانسون

خوان دونوسو کورتز (۱۸۵۹-۱۸۰۹) نماینده پارلمان، دیپلمات، وزیر حکومتی، مشاور سلطنتی، متکلم و نظریه‌پرداز سیاسی شناخته شده نباشد اما با این وجود اندیشه‌های او تأثیر بسزایی در حوزه‌های سیاست و دین در قرون نوزدهم و بیستم به جای نهاده است. نظریات دونوسو به ویژه در شکل‌گیری خط سیر ایدئولوژیک که با واکنش بر علیه انقلاب فرانسه و روشنگری در قرن نوزدهم آغاز شد و نهایتاً به فاشیسم در قرن بیستم انجامید، تأثیرگذار بوده است. این متفکر محافظه‌کار و کاتولیک اسپانیایی، خلف فلسفی ژوزف دومستر - یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مرتجع محافظه‌کار اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزدهم - بوده است. هر چند زندگی دونوسو کوتاه بود و آثارش نیز اندک، اما اگر ما بخواهیم فهم کامل‌تری از آراء و اعمالی که کلیسای اروپایی و رومی را در قرون اخیر صورت بخشیده است داشته باشیم، نباید از تأثیر دونوسو در الهیات و فلسفه سیاسی مدرن غافل شویم. چشم‌گیرترین ایده او - تئوری دیکتاتوری - مهم‌ترین و تنها مشارکت او در تفکر سیاسی مدرن تلقی می‌شود.

■ سیاق و مسیر اندیشه فلسفی او

تفکر دونوسو در آغازین سال‌های حیات عمیقاً متأثر از فیلسوفان روشنگری بود و آموزش او کاملاً بر مبنای مطالعه آثار اندیشمندان روشنگری مانند روسو، منتسکیو، ولتر و دیدرو مبتنی بود. تنها در آخرین سال‌های زندگی بود که دونوسو متوجه شد که خود او پیام‌آور یک جناح ایدئولوژیک است که کاملاً در تقابل با فیلسوفان قرار دارد. دونوسو در سال ۱۸۴۸ قویاً در زمره چنین ضدفیلسوفانی مانند ژوزف دومستر و لوئیس دوبونالد در آمد تا انقلاب اروپایی ۱۸۴۸ دغدغه اساسی اندیشمندان مرتجع و محافظه‌کار اعاده رژیم سلطنتی قدیمی پیش از ۱۷۸۹ بود. اقتدار و نظام سلسله مراتبی که نگین اندیشه محافظه‌کاری بود تنها در بستر اعاده و حفظ رژیم سلطنتی معنا می‌یافت. انقلاب ۱۸۴۸ ناتوانی بسیاری از حکومت‌های سلطنتی اروپا را برای حفظ اقتدار و نظام سلسله مراتبی آشکار ساخت و دونوسو یکی از نخستین و چنجالی‌ترین متفکران محافظه‌کاری بود که بر این نکته پافشاری کرد. در حالی که دونوسو مانند دومستر، دارای حسی قرون وسطایی و رومانتیک بود که از نظامی سلسله مراتبی پشتیبانی می‌کرد - که پاپ روم در رأس آن نظام از قدرت مطلق روحانی و ناسوتی خود استفاده می‌کرد و سایر مراجع ناسوتی و مذهبی از فرامین او اطاعت می‌کردند - او همچنین واقع‌گرایی بود که توانست از نقطه نظر استراتژیک این ایدئولوژی را برای مقتضیات معاصر اتخاذ نماید. او نخستین متفکر محافظه‌کاری بود که فرضیه و قرینه‌ای را که مدل مقابلی از رژیم طراحی شده را پیشنهاد می‌کرد، بسط داد تا به اعاده و بقای مرجعیت و نظام سلسله مراتبی که تمام محافظه‌کاران آن را مبنای تمدن می‌دانند نایل شود. این تئوری دونوسو در دیکتاتوری بود.

■ طبیعت انسانی

دونوسو مانند دومستر انسان را اساساً و ذاتاً منحرف و ضدعقل می‌دانست. از نظر دونوسو انسان‌ها آن‌چنان به طرز علاج‌ناپذیری فاسد هستند - در توانایی اخلاقی و عقلانی قرین پوچی - که باید با یک مشت آهنین تحت فرمان درآیند. هر نظام اجتماعی و دینی برآراده کسانی که فرمانبرداری را بر زیردستان تحمیل می‌کنند و افکارشان را از این راه نشانه می‌دهند - متکی است و از سوی دیگر این نظام اجتماعی و دینی به خواست افراد برای اطاعت کردن و پذیرفتن حاکمان - اعم از دینی و دنیوی - پیوند خورده است. طبق نظر دونوسو مدنیت تنها می‌تواند با تحمیل و قبول دستورات و جزم‌های سیاسی و دینی دوام یابد. این دستورات و جزم‌ها مکانیزم‌های سرکوبگری هستند که وی آن‌ها را برای بقاء و دوام مدنیت - به ویژه آن حالتی از مدنیت که دونوسو آن را کاتولیک می‌نامید - ضروری تلقی می‌کرد. دونوسو معتقد بود که سرکوب یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مولفه‌های مدنیت است. از نظر او بحث آزاد و قضای باز هرگز به هیچ بخشی از حقیقت منجر نخواهد شد. او حقیقت را امری می‌دانست که از طرف خداوند وحی شده است و با وساطت منتخب خداوند - کلیسای کاتولیک و پاپ اعظم آن - به ما رسیده است. گفتمان و مناظره تنها به شکاکیت، سردرگمی و نابسامانی‌هایی منجر می‌شود که بستر را برای سوسیالیسم آماده می‌سازد. گفتمان و مناظره‌ای که دونوسو آن را سنگ بنای لیبرالیسم می‌پنداشت موجد یک باور تهی بود که تنها می‌توانست توسط مسیح یا ضد مسیح - توسط کاتولیسیسم یا سوسیالیسم - پر شود.

■ تئوری دیکتاتوری دونوسو

دونوسو در «گفتاری در دیکتاتوری» دو نوع سرکوب را که برای دوام و پایداری مدنیت سیاسی و مذهبی ضروری می‌دانست تشریح کرده است. این دو نحوه سرکوب برای تأثیرگذاری بیشتر باید باهم توازن برقرار کنند. بدین صورت که با کاهش سرکوب مذهبی باید در سرکوب سیاسی افزایشی نسبی پدید آید و بالعکس.

هنگامی که «همسنج» سرکوب سیاسی پایین می‌آید باید همسنج سرکوب مذهبی بالا رود. تمام رژیم‌های سیاسی و دینی باید سرکوب‌گر باشند تا بتوانند نظام دینی و سیاسی را ادامه دهند. دونوسو تأکید می‌کند که مشروعیت یک رژیم بر توارث مبتنی نیست بلکه بر ظرافت آن رژیم در سرکوب‌گری مبتنی است و این عقیده تغییر عمده‌ای را در اندیشه محافظه‌کاری پدید آورد، یعنی از آن به بعد دغدغه اصلی نه در چگونگی وضع قوانین، بلکه در نحوه اجرای آن نهفته بود.

دونوسو در عین حال که اقتدار و نظام سلسله مراتبی را ایده‌آل و آرمان محافظه‌کاری می‌دانند همچنین برای این که نحوه چگونگی دستیابی به این ایده‌آل و حفظ آن را معرفی نماید به درجه‌ای از پراگماتیسم واقع‌گرایانه متمایل می‌شود. این تغییر نگرش در قرن بیستم پیامدهای شومی به دنبال داشت زیرا راه را برای اشکال افراطی‌تر و مستبدانه‌تر کنترل دینی و سیاسی باز کرد.

■ دیکتاتوری دینی

ایده‌های دونوسو درباره اقتدار در ساحت دینی، برای مدت یک قرن در حیات کلیسای روم تأثیرگذار بود. دونوسو با تقلید مجدد از آموزه‌های دومستر می‌اندیشید که برائت از خطا ویژگی اصلی اقتدار است و اقتدار مترادف با برائت از خطاست. قدرت فرمان دادن و تحمیل عقاید در معرض خطا قرار نمی‌گیرد و نباید در معرض خطا قرار گیرد. دونوسو اعتقاد داشت که مردم و جوامع بدون اعتقاد به خطاناپذیری مرجعیت و اقتدار، در منجلاب سردرگمی، شکاکیت و اشتباه فرو می‌روند. تئوری دونوسو درباره خطاناپذیری به بنیان نهادن مبنایی برای آموزه خطاناپذیری پاپ‌ها - که توسط پاپ پیوس نهم در ۱۸۷۰ و در پایان اولین شورای واتیکان رسماً اعلام شده بود - منجر گردید.

■ دیکتاتوری سیاسی

تأثیر دونوسو در عرصه سیاسی بسیار شوم و فاجعه‌بار بوده است. تئوری او در دیکتاتوری و انتقاد او از حکومت پارلمانی لیبرال دموکراتیک، آشکارا بر اندیشه نظریه‌پرداز سیاسی محافظه‌کار آلمانی قرن بیستم - کارل اشمیت - اثرگذار بوده است. نقد اشمیت از دموکراسی پارلمانی عمدتاً مبتنی بر دلایلی است که در ابتدا توسط دونوسو ارائه شده بود. به علاوه تلقی اشمیت از سیاست به عنوان منازعه دائمی دوستان بر علیه دشمنان، نگره دونوسو در باب سیاست را که نبرد بین تمدن کاتولیک و تمدن فلسفی بود به ذهن متبادر می‌سازد. اعتقاد دونوسو درباره اقتداربری از خطا در فرمان پیشوای نازی‌ها، اصل فاشیست ایتالیایی دوچه و خفقان رژیم فرانکو در اسپانیا را تأیید شد. تأکید دونوسو بر عاری از خطا بودن مرجعیت، نفرت او از دموکراسی پارلمانی و پشتیبانی او از حکومت دیکتاتوری همگی ویژگی‌های مشترک مرجعیت‌گرایی محافظه‌کارانه و رژیم‌های فاشیستی بودند.

■ دیدگاه‌های او درباره خشونت

تئوری دونوسو در باب قداکاری خشونت را به عنوان یک ضرورت اجتماعی ترویج می‌کرد. خون‌ریزی توسط دولت در حفظ توازن سرکوب - که برای دوام جامعه ضروری است - امری ذاتی است. در ازای هر قطره خونی که در جنایت می‌ریزد، باید یک قطره خون نیز به نام عدالت ریخته شود. البته اگر مرجعیت و نظام قرار است که حفظ شوند، خشونت جنایی باید با صرف خشونت متعادل باشد، یعنی خشونتی که شر را از انتقام می‌دهد باید همان خشونتی باشد که خیر را انتقام می‌دهد. دونوسو آن قدر انسان را از نظر اخلاقی بی‌لیاقت و از نظر عقلانی ضعیف می‌دانست که معتقد بود انسان‌ها برای تنظیم رفتار خود نیازمند حکام دیکتاتور - کشیش‌هایی که بگویند به چه بیاندیشند و به چه اعتقاد داشته باشند - و جلادانی که در زمان انحراف از دستورات، هنجارهای دستوری رفتار، اندیشه و اعتقاد باشند هستند. پادشاهان، کشیشان و جلادان، قطب‌های تمدن هستند.

■ دیدگاه‌هایی درباره تاریخ

دیدگاه دونوسو درباره تاریخ متأثر از قدیس آگوستین ویکو و هگل است. نظر او آمیزه‌ای از دیدگاه فرجام‌خواهانه آگوستین و ادوار تاریخی ویکو و فرآیند دیالکتیکی هگل است. تاریخ فرآیند خودشکوفایی یک طرح الوهی است که توسط مشیت به سوی غایت خاصی که همانا غلبه خیر بر شر است - یعنی غلبه تمدن کاتولیک بر تمدن فلسفی - هدایت می‌شود. فرآیند تاریخ در چرخه‌هایی پیش می‌رود که در یک شیوه دیالکتیکی خیر یا شر در تعارض است تا به انتها رسند. هر چرخه‌ای در این فرآیند دیالکتیکی با آن‌چه که دونوسو غلبه فراطبیعی خیر بر شر می‌نامد پایان می‌پذیرد. عمل مشیت الهی در این فرآیند ضروری است. دقیقاً همان‌طور که جلاد با جانشین کردن خشونت جنایی با صرف خشونت، شر را به خیر تبدیل می‌کند، مشیت نیز پیروزی طبیعی شر را به برتری فوق طبیعی خیر مبدل می‌سازد. دونوسو غلبه طبیعی شر را در مرگ مسیح در عین حال یک برتری فراطبیعی می‌داند. بدین نحو که شر به صلیب کشیده شدن با خیر رستگاری انسان همراه است. همان شری که انسان را مبتلا می‌کند همچنین می‌تواند خیری باشد که او را تقویت کرده و نجات می‌دهد. شر گناه به خداوند اجازه می‌دهد تا خیری را که در عدالت و لطف او نهفته است، برای نماید. تاریخ عرصه نمایش این درام در فرآیند ادواری و دیالکتیکی که مشیت الهی آن را به سوی یک نتیجه قطعی - غلبه نهایی خیر بر شر - هدایت می‌کند است. تمدن کاتولیک که دونوسو آن را تماماً خیر می‌داند سرانجام بر آن شری که او آن را تمدن فلسفی می‌نامد فائق می‌شود ◆

■ ترجمه: حسین شقاقی

■ منبع:

The internet encyclopaedia of philosophy, Donoso cortes, Juan. By: Jeffery p johanson.